

تفسير احمد

سوره البروج



۱۳۹۴

ترجمه و تفسير سوره البروج
تتبع و نگارش: الحاج امين الدين « سعيدى - سعيد افغانى »

سوره البروج

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 22 آیه است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾ قَتَلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ ﴿٤﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴿١٤﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

معلومات موجز:

سوره « البروج » از جمله سوره های مکی است، دارای (1) رکوع، (25) بیست و پنج آیت، (109) یکصد و نه کلمه، (475) چهار صد و هفتاد و پنج حرف، و (204) دویست و چهار نقطه.

اکثریت مفسران در تفاسیر خویش این سوره را از سوره های «مکی» معرفی نموده و بدین باور اند که: هدف اصلی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به سوی مقاومت، پایداری و استقامت است.

همچنان در همین رابطه در این سوره داستان «اصحاب اخدود» را نقل می‌کند، همانها یکه خندقها کردند و آتشی عظیمی در آن افروختند، و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمانشان بازنگشتند. در قسمت دیگری از این سوره کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار می‌دهند سخت مورد حمله قرار داده و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می‌کند، در حالی که مؤمنان را بشارت به باغهای پر نعمت بهشتی می‌دهد.

اصحاب اخدود:

محدثین و سیرت نویسان داستان اصحاب اخدود را به روایات مختلفی نقل و نوشته اند، خلاصه و چکیده این داستان به استناد حدیثی صحیح مسلم (در خلاصه ی تفسیر بیان شده است که سبب شان نزول این سوره را نیز بیان می نماید).

سیرت نویسان می نویسند:

بنابر روایت ابن عباس در زمان پادشاهی « یوسف ذونواس در کشور یمن «مدت تقریباً هفتاد سال قبل از ولادت با سعادت پیامبر صلی الله علیه وسلم ، کاهن و در روایت ساحر ماهر و ذی خبره می زیست.

سیرت نویسان می افزایند: بعد از اینکه این ساحر مریض سخت شد ، به حضور «یوسف ذونواس » رفته و عرض داشت که من دچار مریضی سخت و ناعلاجی شده ام و اجل و مرگ من فرا رسیده است ، پس لطفاً یک جوانی را در اختیار من قرار دهید تا سحر و جادوگری را به او تعلیم دهم ، شاه به درباریان هدایت فرمود ، تا جوانی ذکی و هوشیار را انتخاب و آنرا در اختیار ساحر قرار دهند.

درباریان جوان مورد نظر را یافتند و در اختیار جادوگر و ساحر دربار قرار دادند ، مورخین این جوان را در روایت خویش « عبد الله بن تامر » معرفی داشته اند. این جوان مطابق تعلیمات ساحر ، همه روزه ، غرض آموزش و اخذ دوره سحری و جادوی ، به قصر شاهی ، نزد ساحر در رفت و آمد بود ، در یکی از روز ها در بین راه به موعظه یک راهب و عالم مسیحی (که در آن وقت (دین مسیح دینی برحق بود) برخورد . این جوان بعد از استماع نصایح و عطر راهب ، به حقیقت دین الهی پی برد ، و سر انجام مسلمان شد ، خداوند چنان ایمان کامل و قوی نصیب اش گردانید ، که به خاطر ایمان اذیت های مردم را تحمل کرد.

جوان (عبد الله بن تامر) از آن روز به بعد همه روزه به دیر و یاصومعه این عابد و عالم دینی میرفت و علاقمند بود که مدتی طولانی نزد این عالم روحانی باقی بماند و از عطر و نصایح سودمند و علمی اش استفاده ببرد.

خدا را عبادت میکرد و زیاد تر اوقات طوری اتفاق می افتاد که در رفتن به نزد ساحر چون مدتی زیادی نزد راهب باقی می ماند ، تاخیر صورت میگرفت.

مورخین می افزایند:

از اینکه جوان در زیادتری از روز ها به تاخیر در موعود خویش به نزد ساحر می رسید ، ساحر او را تنبه می کرد و حتی او را می زد.

جوان به راهب مسیحی شکایت کرد و آنرا از ماجر ولت و کوب اش توسط ساحر دربار شاهانه ، مطلع ساخت.

راهب به جوان گفت پسرم وقتی ساحر گفت چرا دیر کردی بگو کسان من مرا معطل داشتند و هر گاه ، اعضای خانواده گفت که چرا دیر به خانه آمدی بگو ، ساحر مرا معطل نمود .

جوان در همین رفت و آمد بود که روزی مردم را دید که یک شیر بزرگ و خطرناکی ، راه مردم را مسدود نموده و میخواهد مردم را به هلاکت برساند ، جوان گفت من امروز معلوم می کنم که نصایح و پند راهب بر حق است و یا هم کار و فعالیت های ساحر.

جوان سنگی را برداشت و گفت « یا الله » اگر امر راهب در نزد تو محبوب تر است پس این شیر را باین سنگ بکش و سنگ بر سر شیر زد و او را کشت و مردم را از شر این شیر درنده نجات داد.

جوان داستان را به راهب اطلاع داد ، راهب برای این جوان گفت : پسرم تو بزودی دستگیر خواهی شد و هر گاه گرفتار شدی خواهش مندم مرا معرفی نکنی .

آن جوان از آن تاریخ بعد شروع به مداوای مریضان می کرد و جذامی و برصی را معالجه و بهبودی میداد، در یکی از روزها یکی از افراد وابسته به شاه که کور بود، نزد آن جوان آمده و تقاضای کرد که چشم او را بینا بسازد، جوان گفت من کسی را شفاء داده نمی توانم، بلکه این پروردگار با عظمت است که شفاء دهنده است.

پس اگر تو ایمان به الله بیاوری من از الله خود میخواهم تا تو را بینا سازد، و در این راه از الله خود کمک می طلبم، آن شخص به شنیدن این حرف، ایمان آورده و جوان دعا نمود و خداوند او را شفاء داد.

زمانیکه این شخص بینا شد نزد شاه « یوسف ذنواس » رفت و ماجرای شفا چشم خویش را به حضور شاه بیان داشت. شاه به این شخص گفت که کی تو را شفا داد؟ شخص گفت: پروردگارم.

شاه گفت: من.

شخص گفت: نه پروردگار من و تو.

شاه گفت: آیا غیر از من خدایی دیگری برای تو است.

شخص گفت: بلی پروردگار من و پروردگار تو الله است.

شاه به درباریان خویش امر گرفتاری و شکنجه او را صادر کرد.

شخص بعد از شکنجه جوانی را که به دعای او بینا شده بود معرفی داشت.

شاه به گرفتاری آن جوان امر فرمود و جوان را نزد شاه حاضر نمودند. شاه بعد از حاضر شدن جوان در نزد اش از او پرسید: تو هستی که مریضان جذامی و مبروص را شفا میدهی؟ جوان گفت: من احدی را، شفا نمیدهم بلکه پروردگارم شفا میدهد.

شاه گفت: آیا غیر از من برای تو خدایی هست؟

جوان گفت: بلی خدای من و تو.

پس دستور داد او را شکنجه نمودند که محرک و معلّم اولی را معرفی کند.

جوان را آن قدر شکنجه کردند تا راهب را معرفی کرد.

موظفین در بار راهب را دستگیر و راهب را شکنجه غیر انسانی نمودند که حتی سر او را توسط، از او بریدند و جسد او را دونیم ساختند. و بجوان گفتند از دینت بر گرد، در غیر آن به همچو شکنجه ای روبرو خواهی شد.

جوان از تسلیم شدن و گذشت از راه خویش ابا ورزید.

شاه دستور داد عده ای او را برداشته و بر فلان و فلان کوه بردند. اگر از دینش برگشت او را رها سازند و اگر برنگشت از بالای کوه غلطانیده و بدره عمیق پرتاب اش کنند تا پاره پاره شود.

سیرت نویسان می افزایند:

زمان موعود رسید. درباریان جوان را گرفته و بر بالای کوه بردند. زمانیکه جوان بر سر قلعه کوه رسید دعا کرد: پروردگارا مرا از شر ایشان نجات ده.

میگویند با گفتن همین دعا کوه به لرزیدن آغاز کرد. همه محافظین همراه به قعر دره ها پرتاب و به هلاکت رسیدند. و جوان صحیح و سالم نزد شاه دوباره برگشت و برای شاه گفت: الله همه محافظین شما را به هلاکت رسانید.

شاه برای بار دوم به محافظین خویش امر فرمود تا او را گرفته و در میان امواج خروشان بحر غرق نمایند. محافظین جوان را گرفته بر کشتی سوار و روانه قعر بحر شدند. محافظین زمانیکه میخواستند که جوان را به بحر پرتاب کنند. جوان با خود گفت: الهی مرا از شر این ظالمان نجات ده! در همین اثنا کشتی یکجا با محافظین اش غرق و جوان صحیح و سلامتی نزد پادشاه آمد. پادشاه گفت مأمورین چه شدند. گفت خدای من آنها را هلاک و غرق در بحر نمود. جوان روی به شاه کرد و گفت:

تو قاتل من نیستی تا اینکه هر چه من بتو میگویم انجام دهی. گفت چه کنم گفت مردم را جمع کن و مرا بر تنه درخت خرمایی به دار بزن. پس تیری از تیردان من بگیر و در مرکز کمان گذارده و بگو: بنام پروردگار و خدای این جوان و کمان را بکش تا تیر بمن اصابت کرده و کشته شوم.

پس از شنیدن این سخن شاه مردم را جمع و جوان را بدار آویخت و تیری از کیسه تیر او بکمان گذارد و گفت بنام «الله این جوان» و تیر را رها نمود و تیر به پیشانی جوان اصابت نموده و بدین تر تیب این جوان مؤمن به شهادت رسید. مردم که غرض تماشا آمده بودند به یک صدا فریاد کشیدند و گفتند: «ما ایمان به الله» این جوان آوردیم.

همکاران و پاسبانان شاه بعد از دیدن این صحنه رو به شاه کرده و گفتند: دیدی از آنچه میترسیدی به سرت آمد و مردم همه بخدای جهان ایمان آوردند.

شاه از این وضع عصبانی شد و دستور داد که خندق های عمیقی حفر کنند و در آن آتش به افروزند. هر شخص که از دین این جوان انکار کند آن را رها و سایرین که معتقد و مؤید دین این جوان شده اند، در گودال های آتش زنده بسوزانید! که در این میان تعدادی زیادی از مؤمنان طعمه حریق شدند (مؤرخین تعداد مؤمنان موحد که طعمه این حریق شده اند تقریباً در حدود 12 الی 20 هزار نفر تخمین زده اند).

سیرت نویسان می افزایند:

در آنروز پروردگار با عظمت برای مؤمنان چنان قوت و استقامت نصیب گردانید که هیچ کدام از آنان بر ترک ایمان راضی نشدند و افتادن در آتش را پذیرفتند، ولی از دین و عقیده خویش انکار نه نمودند.

میگویند فقط یک زن که طفلی در آغوش داشت، از رفتن در آتش خود داری کرد. آنگاه طفلش برایش گفت: مادر جان صبر کن، زیرا که حق با تو هست.

ابن کثیر می نویسد: در روایت محمد بن اسحق آمده است: جایی که کودک «عبد الله بن تامر» مدفون بود اتفاقاً بنابر ضرورت در زمان حضرت عمر فاروق اعظم حفاری شد و از آنجا جسد (عبد الله بن تامر) صحیح و سالم بیرون آمد که شسته نشده بود، و دستش بر جراحت که تیر خورده گذاشته شده بود، یکی از ناظران دست او را از زخم بر داشت و از آن خون جاری شد، باز در آنجا گذاشت، خون قطع گردید، و در دستش انگشتی بود که در آن کلمه «الله ربی» حک گردیده بود.

والی یمن موضوع را به حضرت عمر اطلاع داد. حضرت عمر در جواب گفت او را با وضعیت که وجود دارد یکجا با انگشترش دوباره دفن نماید.

ابن کثیر می نویسد که وقایع آتشسوزی مؤمنان در خندق آتش سوزی، واقعه یگانه نبود، بلکه

همچو وقایع دو ویا سه واقعه دیگری در منطقه دیگری نیز رخ داده است. یکی از این واقعه در یمن (که وقوع آن در زمان هفتاد سال قبل از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش آمده است) که قرآن عظیم الشان آنرا در این سوره بیان نموده است ، آن خندق نجران از ملک یمن است.

«إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ» بیان مجازات ظالمانی است که مسلمانان را فقط به خاطر ایمان شان در خندق انداخته و سوختاندن ، و در سزا پرودگار ما دو چیز را بیان فرموده است : « فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ » یعنی برایشان عذاب آخرت ، عذاب دوزخ است و سزای دوم آن « : وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ » یعنی برای آنها عذاب سوزانی است ، امکان دارد جمله دوم بیان و تاکید جمله اولی باشد، به معنای اینکه در جهنم رفته برای همیشه به عذاب سوختن در آتش ، مبتلا باشند ، و این هم ممکن است که جمله دومی مبین عذاب آنها در همین جهان باشد.

مفسرین می نویسند : مؤمنانی را که آنان در خندق انداخته بودند ، خداوند آنها را از مشقت چنین نجات داد که قبل از لمس کردن آتش ارواح آنها را قبض نمود ، و اجسامشان در حالی که مرده بودند در آتش افتادند ، سپس این آتش به قدری شعله ور شد که از حدود خندق بیرون آمد و در شهر انتشار یافت و تمام کسانی را که برای تماشای مومنان جمع شده بودند ، سوزاند ، فقط پادشاه « یوسف نونواس » فرار و به خاطر نجات از آتش، خود را به بحر انداخت، و آنجا غرق شد و مرد) . مظهري.

قرآن عظیم الشان خبر معذب بودن آنها را به عذاب جهنم و عذاب حریق ، به « ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا » مقید نمود ، یعنی این عذاب بر کسانی واقع می شود که بر این فعل خود نادم نشوند و توبه نکنند ، در این آیه آنها به سوی توبه دعوت داده شده اند .

ابن کثیر می نویسد : حضرت حسن بصری فرموده است که : به جود و کرم خدا بنگرید که مردم اولیاء الله را سوزاندند و تماش کردند و باز هم الله آنها را به توبه و مغفرت دعوت می نماید .

خواننده محترم!

توبه در لغت به معنای دست کشیدن از گناه، بازگشتن بر طریق حق، پشیمان شدن از گناه است . توبه را می توان از الطاف و محبت های الهی دانست، پس از گناه، جاده و راهی برای بازگشت ایجاد می شود، تا بنده خطاکار به محض آگاهی از بدی گناه، از آن راه باز گردد . توبه نعمت بزرگی است که بر بشر ارزانی شده است .

حقیقت « توبه » ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است . اگر کاری بوده که قابل جبران است، در صدد جبران بر آید .

گفتن استغفار بیانگر همین معنا است، به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد : ترک گناه، ندامت و پشیمانی، تصمیم بر ترک در آینده، جبران گذشته و استغفار . الله تعالی در قرآن از توبه واقعی به نام توبه نصوح نام برده است « : ای کسانی که ایمان آورده اید ! به سوی خدا بازگردید و توبه کنید، توبه خالصانه .

شخصی از پیامبر سؤال کرد که توبه نصوح چیست، حضرت فرمود « : شخص توبه کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی گردد .

بعضی گفته اند توبه نصوح آن است که واجد چهار شرط باشد : پشیمانی قلبی، استغفار زبانی،

ترک گناه و تصمیم بر ترک در آینده.

سحر، کهنات، تنجیم و عرفه:

سحر:

سحر عبارتست از جادو دود و دم‌ها و نخ‌های گرم‌زده‌ای که جادوگران به قصد تأثیر گذاشتن بر مردم انجام می‌دهند که اثر آن به صورت قتل یا امراض مختلف و یا تفرقه بین زن و شوهر ظاهر می‌شود. این عمل کفر و ناپسند و مرض اجتماعی شنیعی است که ریشه‌کن ساختن و از بین بردنش آن واجب است، تا مسلمانان از شر آن نجات یابند.

کهنات:

ادعاکردن علم غیب با استخدام جنیات. شیخ عبدالرحمن بن حسن در کتاب (فتح المجید) می‌گوید: بیشتر آنچه در بین این امت پیدا می‌شود اخباری است که از اشیاء مفقود و غایب جنیات به دوستان خود (انسان‌ها) خبر می‌دهند و افراد جاهل آن را کشف و کرامت می‌پندارند، و بسیاری از مردم به این صورت فریب خورده و فکر می‌کنند کسی که چنین اخباری نقل می‌کند، ولی (دوست) خداست، در حالی که این افراد دوستان شیطان هستند. و رفتن نزد چنین افرادی که ادعای کهنات دارند گناه است.

امام مسلم به نقل از بعضی ازواج مطهرات از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» («مسلم»). (4 / 1751) کسیکه نزد عراف برود و از او چیزی بپرسد، نماز چهار شبانه روزش به درگاه خدا قبول نمی‌شود.

امام احمد و ابوداود و ترمذی نیز از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند، می‌فرماید: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ» («کسی که نزد کاهن برود، و آنچه بگوید قبول کند، به تحقیق به دین و قرآن محمد کافر شده است»). (ابوداود 4 / 14 ، به لفظ فقد برئ بدل، و احمد فی مسند 2 / 48 ، بلفظ قد برئ، و الترمذی فی سننه 1 / 164 ، و ابن ماجه فی سننه 1 / 209 ، و الدارمی فی سننه 1 / 275 و 276 ، و البخاری فی التاریخ الکبیر 3 / 16 و 17 ، کلهم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه).

امام حاکم نیز از ابی هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که می‌فرماید: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (رواه امام احمد فی مسند 2 / 429 ، و الحاکم فی مستدرکه 1 / 8 از حدیث ابی هریره رضی الله عنه).

کسیکه نزد عراف یا کاهنی (غیبگو) برود و آنچه می‌گوید، تصدیق کند به تحقیق به آنچه بر حضرت محمد (صلوات الله علیه) نازل شده کافر شده است.

علامه بغوی می‌گوید:

عراف کسی است که ادعا می‌کند از مقدمات امور که بر مال مسروق و مکان اشیاء گم شده دلالت می‌کند، آشنایی دارد و بعضی گفته اند عراف همان کاهن است) شرح السنه. (2 / 182)

عرف:

شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد عرف می‌فرماید: عراف کلمه‌ای عام است که کاهن و منجم و

رمال همه‌شان را شامل است). مجموع الفتوی شیخ الاسلام ابن تیمیه. (173 / 35)

تجیم :

استدلال گرفتن از احوال تغییرات فلکیه بر حوادثی که در زمین پیدا خواهد شد، این از اعمال دوران جاهلیت و شرک اکبر است، زیرا چنین کسانی عقیده دارند که ستاره‌گان در نظام هستی تصرف دارند.

وجه تسمیه این سوره:

این سوره به‌سبب افتتاح با سوگند خداوند جلّ جلاله به آسمان دارای برجها، « بروج » نامیده شد.

آشنایی با سوره بروج:

محتوی این سوره تقویت روحیه مؤمنان در برابر دشمنان و تشویق آنان به پایداری و استقامت است. در همین رابطه در این سوره داستان « أَصْحَابِ أُخْدُودٍ » را نقل می‌کند، همانها یکه خندقها کردند و آتشی عظیمی در آن افروختند و مؤمنان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمانشان باز نگشتند. در قسمت دیگری از این سوره کافرانی را که مؤمنان را تحت فشار قرار می‌دهند، سخت مورد حمله قرار داده و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می‌کند، در حالی که مؤمنان را بشارت به باغهای پر نعمت بهشتی می‌دهد. در مقطع بعد آنها را به گذشته تاریخ باز می‌گرداند و داستان فرعون و ثمود و اقوام زورمند را در برابر دیدگانشان مجسم می‌سازد، تا کفار مکه که نسبت به آنها قدرت ناچیزی داشتند حساب خود را بکنند، و هم مایه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و مومنان بوده باشد. و در آخرین مقطع سوره اشاره به عظمت قرآن عظیم الشان و اهمیت فوق العاده این وحی الهی می‌کند و سوره را با آن پایان می‌دهد.

فضیلت این سوره :

در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز عشاء سوره « بروج » و « وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ » را می‌خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوت‌های الهی ستیزه‌گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده‌اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما خدای عزوجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس همین‌گونه از منکران عنود و ستیزه‌گر با دین اسلام نیز انتقام می‌گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

اسباب نزول:

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور می‌زند، به‌طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به‌نام زرعه بن تبار اسعد حمیری معروف به ذنواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیت ایمان آورده‌اند پس با لشکریانی از قبیله حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این‌که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند،

مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس گودالهایی برکند و در آنها آتش افروخت آن‌گاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می‌کنیم و هر کس که برنگردد، او را در این آتش می‌افکنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افکندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره‌گر این صحنه‌ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذنواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن‌کثیر مشرک بود.

ترجمه مؤجز:

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده مهربان

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُودِ» (1) «قسم به آسمان که دارای برج‌هاست.»

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (2) «قسم به همان روز موعود (= روز قیامت).»

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (3) «قسم به هر بیننده، و آنکه دیده می‌شود.» شاهد و مشهود

برخی از مفسرین مینویسند که شاهد (= روز جمعه (و «مشهود (= «روز عرفه»).

«قَتَلَ أَصْحَابَ الْأَخْذُودِ» (4) «اصحاب اخدود (= خندق داران (به هلاکت) و نابودی

رسیدند.)»

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» (5) «خندق‌های آتش و دارای هیزم فراوان.»

«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (6) «هنگامی که بر (کناره) آن نشسته بودند.»

«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (7) «و آنان آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند

تماشا می‌کردند.)»

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (8) «و هیچ ایرادی از آنان

نگرفتند، جز اینکه به الله پیروزمند ستوده ایمان آورده بودند.»

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (9) «خدایی که سلطنت

آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است.»

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ

الْحَرِيقِ» (10) «بدون شک کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند آن‌گاه توبه

نکردند، برای آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند.»

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ

الْكَبِيرُ» (11) «بی‌کمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ

های بهشت که تحت آن نهرها جاری است و این است همان کامیابی بزرگ.»

«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (12) «به راستی مجازات و (فرو گرفتن پروردگارت سخت

است.)»

«إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيَعِيدُ» (13) «همانا اوست که (آغاز می‌کند و دوباره) بعد از

مرگ (باز می‌گرداند.)»

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ» (14) «و او آمرزگار دوستدار است.»

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (15) «صاحب عرش با عظمت».
«فَعَالٌ لِّمَا يَرِيدُ» (16) «هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد».
«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (17) «آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!»
«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (18) «همان (فرعون و ثمود باشند)».
«بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ» (19) «حق این است که کافران همواره تکذیب می‌کنند».
«وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (20) «در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است».

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» (21) «بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی‌قدر است».
«فِي لُوحٍ مَّحْفُوظٍ» (22) «که در لوح محفوظ (در صفحه محفوظ) نگاشته شده (است)».
تفسیر مختصر:

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» (1) «قسم به آسمان که دارای برج‌هاست».
و یا قسم به آسمان که دارای منازل است و منازل آفتاب و ماه و ستارگان را که با نظم کامل در حرکت هستند دربردارد. سیر و حرکت نظام شمسی، آفتاب، ماه و ستارگان بر کمال قدرت خداوند و بر کمال رحمت و گستردگی علم و حکمتش دلالت می‌نماید.

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ» (2) «و به همان روز موعود».
قسم به روز موعود که روز قیامت است و خداوند به مردم وعده داده است که آن‌ها را در آن روز گرد آورد و همه را یک جا جمع کند. این وعده الهی امکان ندارد که تغییر کند یا خلاف آن عمل شود.

«وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» (3) «و به هر شاهد و هر مشهود».
و این شامل هر کس می‌گردد که به این صفت متصف باشد. یعنی بیننده و آنچه دیده می‌شود و حاضر و آنچه حاضر شده است. آنچه خداوند برای اثبات آن سوگند خورده مواردی است که این سوگند در بردارد و آن نشانه‌های بزرگ الهی و فرمان آشکار و رحمت گسترده اش می‌باشد.

«قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» (4) «اهل خندق‌ها نابود شدند» (گفته شده آنچه بر آن قسم خورده شده فرموده الهی است که می‌فرماید: «قَتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ» اهل خندق‌ها نابود گردند. اهل خندق‌ها قومی کافر بودند که گروهی مومن با آن‌ها زندگی می‌کردند. کافران از مومنان خواستند که به دین آن‌ها بگردند اما مومنان از پذیرفتن دین کافران امتناع ورزیدند. آن‌گاه کافران خندق‌های در زمین حفر و غرض مجازات مومنان و سوختن آنان در آن آتش افروختند.

«النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» (5) «خندق‌های پر از آتش و دارای هیزم فراوان».
«إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ» (6) «هنگامی که بر کناره (آن نشسته بودند)».
«وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ» (7) «و آنان بر آنچه با مؤمنان می‌کردند حاضر بودند».

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (8) «و از آنان عیب جویی

نکردند مگر بنابر آنکه بخدای عزیز و حمید ایمان آوردند.)
«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (9) «خدایی که سلطنت آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و خداوند بر همه چیز شاهد و ناظر است.»
«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ» (10) «بدون شک کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه دادند آن‌گاه توبه نکردند، برای آنان عذاب جهنم باشد و عذاب سوزان آتش را در پیش دارند.»
«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» (11) «بی‌کمان کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، برای آنها باغ‌های بهشت که تحت آن نهرها جاری است و این است همان کامیابی بزرگ.»
«إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (12) «به راستی مجازات و (فرو گرفتن پروردگارت سخت است.)»
«إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيَعِيدُ» (13) «یقیناً وی همان ذاتیست که آغاز می‌کند و اعاده می‌نماید»

«وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ» (14) «و او آمرزگار دوستدار است.»
مفسرین در اعجاز این آیه متبرکه که می‌نویسد: خداوند کلمه «ودود» را با «غفور» یک جا بیان کرده است تا بر این دلالت نماید که گناهکاران هرگاه به سوی خدا برگردند و توبه کنند خداوند گناهانشان را می‌آمرزد و آنان را دوست می‌دارد.
چنین نیست همان طور که برخی به اشتباه می‌گویند «فقط گناهانشان بخشیده می‌شود و دیگر آن‌ها را دوست ندارد.»
بلکه خداوند از توبه بنده اش بیش تر از مردی شاد می‌شود که شترش را با آب و غذایش در بیابانی گم کرده و ناامید و به انتظار مرگ در زیر سایه درختی دراز کشیده است.
اما ناگهان شتر را بالای سر خود می‌یابد و مهار آن را می‌گیرد و از فرط خوشحالی آن چنان کنترل خود را از دست می‌دهد که می‌گوید: «پروردگارا! تو بنده منی و من خدای تو!»
خداوند از توبه بنده اش بیشتر از این مرد خوشحال می‌شود. ستایش و تمجید خدا را سزااست که احسان خیر فراوانی دارد!

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (15) «صاحب عرش با عظمت.»
«فَعَالٌ لَمَّا يُرِيدُ» (16) «هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد.»
«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ» (17) «آیا خبر لشکرها به تو رسیده است؟!»
«فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ» (18) «همان (فرعون و ثمود باشند.)»

فرعون:

لفظ فرعون (74) بار در قرآن عظیم الشان بخصوص در داستانهای بنی اسرائیل و موسی (ع) (به چشم می‌خورد، محل زندگی فرعون سرزمین مصر بوده است، البته در قرآن به اسم فرعون معاصر حضرت موسی علیه السلام تصریح نشده است.
فرعون به صفات مسرف، طاغی، عالی، ذوالاوتاد توصیف گردیده و از سیاستهای شیطانی او

با کید فرعون یاد شده است. فرعون در ابتدا ادعای ربوبیت داشت و میگفت: « فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى » (« نازعات ») (24 /وگفت من پروردگار برتر شما هستم (سپس به این صفت اکتفا نکرد و پا را فراتر گذاشته و ادعای الوهیت می کند: « وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ») «سوره قصص» (38/و فرعون گفت: ای جمعیت اشراف من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم «فرعون دشمن سرسخت بنی اسرائیل بود و اولاد ذکور آنها را می‌کشت و دختران ایشان را برای خدمتکاری زنده می‌گذاشت،)سوره اعراف (141/ فرعون عقیده داشت که بنی اسرائیل بردگان و خدمتگزاران آنها هستند: بودند. (سوره مؤمنون) 47/

حضرت موسی:

خداوند حضرت موسی (ع) را همراه برادرش هارون به سوی فرعون فرستاد تا قوم بنی اسرائیل را از چنگال ظالمانه فرعون نجات دهد، (شعرا (16/ اما فرعون در مقابله با موسی (ع)، استکبار می‌ورزد: «فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» «مؤمنون» (46/ اما آنها) فرعون و اطرافیان (تکبر کردند و آنها مردمی برتری جوی بودند «و نسبت جنون به موسی (ع) می دهد «قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ» «شعرا» (27/ فرعون (گفت پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، مسلماً دیوانه است» و موسی را ساحر می‌خواند «: إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» «شعرا» (34/ این ساحری آگاه است «مردم را علیه موسی (ع) تحریک می‌کند و ساحران را برای مقابله با او می‌فرستد) شعرا-49/ (35/ و تصمیم به قتل موسی می‌گیرد) غافر (26/ که با مداخله مؤمن آل فرعون منصرف می‌شود.

آل فرعون به بلاهایی دچار شدند)سوره اعراف (133/ اما باز هم دست از استکبار برنداشتند تا سرانجام دستور کوچ بنی اسرائیل به موسی (ع) داده می‌شود (شعرا (52/

سرانجام فرعون:

بنی اسرائیل به رهبری حضرت موسی (ع) از مصر خارج می‌شوند و به رود نیل می‌رسند (موسی (ع) با معجزه خود رود نیل را می‌شکافد و بنی اسرائیل از آن عبور می‌کنند. فرعون نیز که با نیروی فراوانی به دنبال ایشان بود وارد رود نیل می‌شود، ناگهان رود به هم آمده، فرعونیان را در خود غرق می‌کند (سوره شعرا (66/ فرعون در آخرین لحظات ایمان می‌آورد ولی چون ایمان او از روی اضطرار بوده پذیرفته نمی‌شود.

«قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «یونس» (90/گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند وجود ندارد و من از مسلمین هستم»

جسد فرعون به ساحل می‌آید تا باعث عبرت مردم باشد: «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» «یونس» (92/ ولی امروز بدنت را) از آب (نجات می‌دهیم تا عبرتی برای آیندگان باش»

اگر داستان مبارزه موسی علیه السلام بر ضد فرعون و دستگاه استبدادی اش مطالعه نمایم در خواهیم که نمونه زیبایی از مبارزه میان حق و باطل است.

که در این داستان فرعون از همهء مستبدین و مستکبرین تاریخ نمایندگی می کند و موسی علیه السلام نقش همهء پیام آوران عدل و آزادی را به نمایش میگذارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید:

هر دوری فرعونى دارد و در برابرش موسى اى، فرعون امت من ابوجهل است.

«بَلِّ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ» (19) «حق این است که کافران همواره تکذیب می کنند.»
«وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (20) «در حالیکه خداوند از پشت سر ایشان را احاطه کرده است.»

«بَلِّ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ» (21) بلکه این قرآن، بزرگوار و عالی قدر است.

استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن:

در این مورد ممانعتی وجود ندارد که قرآن را با کلمه «مقدس» وصف کرد، زیرا تقدس و تقدیس در اینجا به معنای تطهیر است، و قدس در کلام عرب به معنای طهارت است. از هری رحمه الله گفته: «القدوس، از اسماء الله: «یعنی طاهر و منزّه از عیوب و نقایص.» و تقدیس: یعنی، تطهیر، و تقدس یعنی تطهر). مراجعه فرماید: «لسان العرب -6/168 (169).

ابن جریر طبری رحمه الله گوید: «تقدیس همان تطهیر و تعظیم است، از جمله این قول: «سبوح قدوس» که منظور از سبوح یعنی تنزیه الله تعالی، و منظور از قدوس یعنی طهارت و پاکی و تعظیم برای خداوند. و برای همین به زمین گفته شده: «ارض مقدسه» یعنی زمین پاک). «تفسیر الطبری. (1/475)

با این وجود بهتر و افضل آنست که قرآن را آنگونه وصف کنیم که الله تعالی وصف نموده است، چنانکه می فرماید: «الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ» «حجر. (1 یعنی: الر، این آیات کتاب، و قرآن مبین) روشنگر است» «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمُنَاقِبِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر. 87) یعنی: ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم «. إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» «واقعه. 77) یعنی: که آن، قرآن کریمی است» «بَلِّ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ». «بروج. (21 یعنی: بلکه قرآن با عظمت است.

در ضمن عبارت «قرآن مقدس» بعنوان لقب و نام در حق قرآن بکار برده نمی شود، زیرا با گفتن این عبارت خود را شبیه نصاری می کنیم که در حق کتاب تحریف شده خود می گویند: «کتاب مقدس» یا «انجیل مقدس». «بنابراین اگر کسی بپرسد: آیا قرآن کتاب مقدسی است؟ ما می گوییم: آری، و بلکه این کتاب از هر کتاب دیگری به تقدس و تطهیر اولاتر و برحق تر است، اما ما عبارت «کتاب مقدس» یا «قرآن مقدس» را در وقت نام بردن کتاب الله، بر آن اطلاق نمی کنیم، چراکه با گفتن آن خود را شبیه نصاری کرده ایم، هر چند که می توان قرآن را با کلمات «مقدس» و «مطهر» توصیف نمود، اما در وقت تسمیه و نام بردن کتاب خدا را آنگونه نام می بریم که خدای متعال نام برده است، مانند: قرآن کریم، قرآن مجید، قرآن مبین، قرآن حکیم.

خلاصه اینکه:

می توان گفت که: «قرآن کتابی مقدس و مطهر است» یعنی جایز است که قرآن را با صفت

تقدس وصف کرد، اما در وقت نام بردن کتاب خدا می گوئیم: «قرآن کریم» «یا» قرآن مجید» و...

«فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» (22) «در لوح محفوظ» در صفحه محفوظ. قرآن عظیم الشان در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و دستبرد شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید.

لوح محفوظ:

در مورد لوح محفوظ مفسرین تفاسیر مختلفی نوشته اند ولی باید گفت که کیفیت آن مشخص نیست، فقط می دانیم که الله تعالی هر آنچه را که در کائنات رخ داده یا خواهد داد را در آن نوشته است و حتی قرآن کریم نیز در آن ثبت شده است. و لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می باشد.

خداوند متعال می فرماید: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ» بلکه این قرآنی است که معانی و مفاهیم آن بزرگ و زیاد است و خیر و دانش فراوان دارد، «فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ» در لوح محفوظ جای دارد و در آن جا از هر گونه تغییر و کاستی و از شیطان ها محفوظ است. و آن لوحی است که خداوند همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است. و این بر بزرگی و اهمیت مقام والای قرآن دلالت می نماید). تفسیر سعدی)

بخاری در صحیحش از عمران بن حصین روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكُتِبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخُلِقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ» «خداوند، وجود داشت و هیچ چیزی غیر از او وجود نداشت و عرش خدا روی آب قرار دارد، او تقدیر همه کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمین را آفرید». «بخاری. (3191)

سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام:

در قرآن عظیم الشان فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. ذکر هجده نفر آنها در این فرموده الله تعالی است: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِهِ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» (سوره انعام 86-83).

یعنی: «و این حجت ماست. آن را به ابراهیم بر) ضد (قومش دادیم. هرکس را بخواهیم در مراتب) و منزلت (فرا می بریم، بی گمان پروردگارت کارداران داناست. و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، هر یک) از آنان (را هدایت کردیم و به نوح) نیز (پیش از این راه نمودیم. و از فرزندان او) ابراهیم (داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون) را نیز هدایت کردیم. (و بدینسان به نیکوکاران پاداش می دهیم. و) نیز (زکریا و یحیی و عیسی و الیاس) را هدایت کردیم (هر یک) از آنان (از صالحان بودند. و) نیز (اسماعیل و یسع و یونس و لوط) را هدایت کردیم (و هر یک) از آنان (را برجهانیان) روزگارشان (برتری دادیم»

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذوالکفل و محمد علیهم الصلاة و السلام: «وَاللّٰهُ تَعَالٰی مٰی فَرَمٰی» : «وَالّٰی عَادِ اَخَاهُمْ هُوْدًا» . «سوره اعراف» (65) «و به سوی عاد برادرشان هود را فرستادیم» . «سوره اعراف» (73) «وَالّٰی تُمُوْدَ اَخَاهُمْ صَالِحًا» . «سوره اعراف» (73) «و به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم» . «وَالّٰی مَدٰیْنَ اَخَاهُمْ شَعٰیْبًا» . «سوره اعراف» (85) «و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم» . «اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا» . «سوره آل عمران» (33) «خداوند آدم و نوح را برگزید» . «وَاسْمَاعِیْلَ وَاٰدِیْسَ وَذَا الْكُفْلِ كُلُّ مِّنَ الصّٰبِرِیْنَ» . «سوره انبیاء» (85) «و اسماعیل، ادریس و ذوالکفل همه از صبر کنندگان بودند» . «وَمٰی فَرَمٰی» : «مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدّٰءٌ عَلٰی الْكُفّٰرِ رُحَمَآءٌ بَیْنَهُمْ» . «سوره فتح» (29) «محمد، رسول خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند» .

بنابراین تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاة والسلام.

اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه می فرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْكَ» . «سوره نساء» (164)

یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم.

و می فرماید: «وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّنْ قَصَصْنَا عَلَیْكَ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَّمْ نَقْصُصْ عَلَیْكَ» . «سوره غافر» (78) یعنی: ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو باز گفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم. بعضی از علما فرموده اند که تعداد انبیاء الهی 124000 یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم .

فهرست:

معلومات مؤجز
اصحاب اخدود

سحر، کهنانت، تنجیم و عرفه

سحر

کهنانت

عرف

تنجیم

وجه تسمیه این سوره

آشنایی با سوره بروج

فضیلت این سوره

اسباب نزول

ترجمه مؤجز

تفسیر مختصر

استعمال کردن لفظ مقدس برای قرآن

سلسله انبیاء از آدم تا پیامبر اسلام

منابع و مأخذ های عمده:

-تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم) تالیف شیخ حسنین محمد مخلوف و اسباب نزول علامه جلال

الدین سیوطی ترجمه از عبد الکریم ارشد فاریابی

-تفسیر انوار القرآن - نوشته: عبدالرؤف مخلص هروی

- فیض الباری شرح صیح البخاری داکتر عبد الرحیم فیروز هروی

-تفسیر طبری - امام المفسرین

-تفسیر المیزان

-تفسیر پرتوی از قرآن

-تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر) متوفی سال 774 هـ)

-امام سیوطی کتاب « اسباب النزول»

-مفردات الفاظ القرآن، از راغب اصفانی

-جلوه های از اسرار قرآن مهندس حکمتیار

-تفسیر معارف القرآن مؤلف حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا

محمد یوسف حسین پور

-تفسیر فی ظلال القرآن /سید قطب) متوفی سال 1387 هـ)

-تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرم دل

-تفسیر کابلی) تالیف: شیخ محمود الحسن دیوبندی مترجم: هیاتی از علمای افغانستان)

-صحیح مسلم

-صحیح البخاری

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**